

نمایشنامه‌ی

هیثاق با منتظر

نیمه‌ی شعبان

باسمه تعالی و بذكر وليّه

قبل از کنار رفتن پرده، دعای عهد از «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُجَدُّ لک فی صَبِيحَةٍ» یومی ... تا «اللّٰهُمَّ اِرِنِّی الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ» شروع به پخش می‌شود. بعد از چند جمله، پرده کنار می‌رود. ابتدا صحنه تاریک است و سپس آهسته آهسته روشن می‌شود ولی به حدّ نهایی خود نمی‌رسد - نیمه روشن - سپید و سیاه در دو گوشه‌ی انتهایی صحنه بی‌حرکت ایستاده‌اند. منتظر بر جانماز خود نشسته است و حالت دعا خواندن دارد. صدای نوار از اللّٰهُمَّ اِرِنِّی کم‌تر می‌شود تا خاموش شود. پخش ترجمه‌ی قسمت‌های پخش شده‌ی دعا با صدای منتظر. نور کاملاً زیاد می‌شود.

[صدا: آیات ۷ و ۸ سوره‌ی شمس با ترجمه]

(منتظر مشغول جمع کردن جانماز خویش است. قبل از جمع شدن جانماز به طور کامل)

[نور: نور قرمز]

سیاه	(چند قدم جلو می‌آید، رو به منتظر، با حالت تمسخر) این چندمین دعای عهده‌ت بود؟!
منتظر	(بی توجه به سیاه، در حال خود، با مین و مین) از نیمه‌ی شعبان پارسال تا امسال ... یک سال است که ...

[نور: نور قرمز]

سیاه	(با خنده و تمسخر حرفش را قطع می‌کند) یعنی ۳۶۵ بار این دعا را خوانده‌ای. هیه ... هیه ... بعدش که چه، به قول خودت نه از ظهور خبری است و نه از نشانه‌های ظهور. چه حوصله‌ای! هر روز دعا، هر روز عهد. بابا اگر قرار بود اتفاقی بیفتد تا حالا افتاده بود. (رو به جمعیت) اصلاً کسی که هنوز نمی‌داند شیعه‌ی راستین هست یا نه برای چه دعا می‌کند؟ (قهقهه‌ی بلند)
منتظر	(گویی با خودش صحبت می‌کند) دعا ... عهد ... خوب پارسال در جشن نیمه شعبان می‌گفتند هر کس دعای عهد را هر روز بخواند، امید است که خدا او را از یاران مهدی قرار بدهد و اگر بمیرد خدا او را از قبر ... (صدایش اوج می‌گیرد، شمشیر خیالی را در هوا می‌چرخاند) با شمشیر برآن بیرون می‌آورد و به یاری امامش می‌فرستد. ولی ... ولی ... از کجا معلوم من شیعه‌ی واقعی

	باشم؟ این دعاها اثر کند؟ این همه گناه؟ ... (صورتش را با دستانش می‌پوشاند)
سیاه	(چند قدمی جلوتر می‌آید، رو به جمعیت، اشاره به منتظر) اصلاً یکی نیست به او بگویند که ۱۴۰۰ سال است خیلی از تو بهترها دعا کرده‌اند و نتیجه‌اش ... نتیجه‌اش همین که می‌بینی. سیاهی، بدبختی ... (با تمسخر و خنده) بیچاره‌ی خوش‌خیال! (قهقهه)
سپید	(جلو می‌آید) آنان که به تو، (رو به جمعیت) اینان و همه‌ی تاریخ سفارش خواندن دعای عهد را کرده‌اند، بهتر از هر کسی پیروانشان را می‌شناختند و می‌دانستند که آنان از گناه بری نیستند. مگر هر روز نمی‌خوانی: (دست‌هایش را بالا می‌گیرد) "اللهم اجعلنی من أنصاره و أعوانه": خدایا مرا از همراهان و یاورانش قرار ده. تکرار این خواسته در هر صبح‌گاه نشانه‌ی چیست؟
منتظر	خوب نکند گناهان ما و بیهودگی‌هایمان ما را از گروه یاران مهدی علیه السلام جدا کند. یعنی این که خدایا دست ما را بگیر و ما را داخل گروه منتظران کن. ولی ... آخر این همه دعا این همه ندبه این همه شیعه‌ی راستین در طول تاریخ چه می‌شود؟ پس چرا خدا دعای ما را مستجاب نمی‌کند؟ چرا؟ چرا؟
سپید	(ابتدا آرام سپس با فریاد) از کجا می‌دانی که خدا دعایت را مستجاب نکرده؟ از کجا می‌دانی که دوران سیاه غیبت کوتاه‌تر نشده؟ از کجا می‌دانی که این دعاها، دیوار بلند غیبت - مانع ما و امامان - را کوتاه نکرده؟ (آرام) از کجا می‌دانی که این دعاها هر کدام آجری را از دیوار بلند غیبت بر ندارند و در نهایت ...

[نور و صدا: نور آبی، ۳ ضربه طبل]

مثبت (سپید)	(در صحنه می‌چرخد، از حرکاتش شادی نمایان است) مژده! مژده! مژده بدهید! خدا دعایتان را مستجاب کرد. ای بنی اسرائیل (رو به جمعیت اشاره دارد) ببایید، جمع شوید.
خنثی (منتظر)	(به میان صحنه می‌دود) ای عالم بزرگ! ای عالم بزرگ! شما را چه شده است؟ شما را تا به حال این گونه ندیده بودم.
مثبت (سپید)	(با شغف و شادی) دعایتان مستجاب شد. خداوند منجی موعود را برای بنی اسرائیل رسانید. از فرعونیان نجات پیدا کردید. غیبت تمام شد، موسی ظهور کرد.

خنثی (منتظر)	(با وجد و هیجان) یعنی ... یعنی ... دعایمان مستجاب شده! یعنی ... موسی ظهور کرده! باورم نمی‌شود ... (زانو می‌زند، دستانش را به نشانه‌ی شکر بالا می‌برد) آه خدایا شکرت. (مثبت حالت رفتن به خود می‌گیرد. خنثی به دنبالش می‌دود) آه! ای عالم بزرگ، ای عالم بزرگ! کمی درنگ کنید. (مثبت می‌ایستد) آه! باورم نمی‌شود. یعنی خدا دعای ما را یک روزه مستجاب کرد.
مثبت (سپید)	از رحمت پروردگار نا امید هستی یا از تأثیر دعا بر قضا و قدر غافل! یا نکند بر صدق گفتار من شک داری؟
خنثی (منتظر)	(با شغف) نه! نه! هیچ کدام! ولی آخر چگونه می‌شود؟ مگر همین امروز صبح نگفتید که ۴۰ سال از غیبت موسی باقی مانده است. و بعد ما را دعوت به دعا کردید تا از دوران ۴۰ ساله‌ی غیبت کاسته شود. پس چه شد؟ یعنی با دعا‌های یک روز ما خدا غیبت ۴۰ ساله را به یک روز تبدیل کرد؟ آه! باورم نمی‌شود، باورم نمی‌شود.
مثبت (سپید)	(با حالت نصیحت و اندرز) بله پسر! قرار بود موسی ۴۰ سال در پس پرده‌ی غیبت باشد تا بنی اسرائیل به انواع آزمایش‌ها و سختی‌ها آبدیده شوند. آن گاه ...
خنثی (منتظر)	آن گاه شما ما را دعوت به دعا کردید و گفتید که دعا کنید تا ظهور موسی نزدیک گردد. ما هم دعا کردیم آن وقت ...
مثبت (سپید)	آن وقت ۱۰ سال از زمان غیبت کاسته شد و ما به شکرانه‌ی آن، سجده‌ی شکر گزاریم. آن گاه ...
خنثی (منتظر)	آن گاه خداوند به خاطر شکرگزاری ما ۱۰ سال دیگر نیز از غیبت کاست.
مثبت (سپید)	و این ماجرا دو بار دیگر تکرار شد و هر بار کاسته شدن ۱۰ سال و شکرگزاری ... (ناگهان رو به جمعیت می‌کند) پس ای گروه منتظران! آماده باشید که آقای شما، موسی ظهور کرده است و امر فرج او یک روزه اصلاح گشته است.

[صد: آیه ۷۷ سوره‌ی نحل با ترجمه، ۳ ضربه طبل]

سپید	(رو به منتظر) پس دیدی که چگونه با دعای بنی اسرائیل خدا بر آن‌ها رحم آورد و یک روزه امر فرج مولایشان اصلاح شد. حال تو و دیگر شیعیان نیز این گونه است. مراقب باشید که امر فرج آقایتان یک روزه و با دعای قومی دل‌شکسته اصلاح می‌گردد. هیچ گاه ناامید مشو. ناامیدی ما در
------	--

شرک است و ایمان زاده‌ی امید. چگونه کسی که خدا را به خدایی شناخته از رحمتش ناامید می‌شود؟	
منتظر	(با اعتراض بلند می‌شود) من که نگفتم به رحمت خدا امید ندارم یا دعا نمی‌کنم. می‌گویم چرا باید بعد از گذشت هزار و صد و شصت و یک سال از غیبت این دعاها مستجاب نشود. آخر دعای من هیچ، (اشاره به جمعیت) دعای این‌ها هیچ، دعای همه‌ی تاریخ هیچ، او خودش چی؟ تا کی باید تنها باشد؟ آخر من او را دوست دارم. او غریب و وحید و طرید است! از میان مردم، مردم که هیچ، از میان خاطره‌هایشان هم رانده شده. پس خدا کی می‌خواهد به خاطر گل روی محبوبش هم که شده این شب سیاه را تمام کند. (دستانش را جلوی صورتش می‌گیرد و گریه می‌کند)
سپید	آرام! آرام باش! یک منتظر واقعی هیچ گاه صبرش را از دست نمی‌دهد. منتظر مگر به محبوبش اقتدا نکرده، محبوب منتظر هم صبور است. یادت باشد عاشقان همه صبر پیشه کرده‌اند تا به محبوبشان رسیده‌اند.

[نور و صدا: نور آبی، ۳ ضربه طبل]

منتظر	(در نقش یک خرمافروش، طبقی بر سر دارد و فریاد می‌زند) خرما! خرما! خرما! تازه دارم ... خرما ...
سپید	(جلو می‌آید گویی می‌خواهد معامله کند. خرمای خیالی را بر می‌دارد و نگاه می‌کند و دوباره سر جایش می‌گذارد. رویش را از خرمافروش برمی‌گرداند. رو به جمعیت می‌ایستد. خرمافروش دور می‌شود) خرما، همین میوه‌ی کوچک، داستانی بس دراز دارد و صحنه‌ی آزمایش بسیاری شده است. (در حال قدم زدن) هنگامی که نهصد سال از دعوت نوح گذشت، کار بر پیروان و شیعیان نوح سخت شد. به پیش نوح آمدند و به او گفتند (رو به پیامبر خیالی زانو می‌زند و می‌گوید): ای پیامبر خدا! کار بر ما سخت شده. دیگر نه می‌توانیم عبادتی بکنیم و نه به کسب و کارمان ادامه دهیم. از تمسخر دشمنان سخت به ستوه آمده‌ایم. از خدا بخواه که در کار ما گشایشی ایجاد کند. (بلند می‌شود رو به جمعیت با لحن قبلی - داستان گویی -): و نوح دعا کرد تا خداوند به وسیله‌ی جبرئیل به او وحی فرستاد: «ای نوح پیغمبر! به شیعیانت بگو خرما بخورند و هسته‌اش را بکارند و پرورش دهند تا میوه بدهد. چون میوه داد گشایش از راه می‌رسد؛» نوح هم این موضوع را به

شیعیانش گفت. آن‌ها نیز دست به کار شدند و به سفارش جبرئیل عمل کردند. هنگامی که درختان میوه دادند آن‌ها به نزد نوح آمدند و از او تقاضای فرج کردند. دوباره به نوح وحی شد که دوباره به کاشت هسته‌ها بپردازند.	
---	--

[نور: نور قرمز]

منفی (سیاه)	(با عصبانیت قدم بر می‌دارد و به میان صحنه می‌آید)، (عصبانی): این نوح مگر ما را مسخره کرده است. این چه وضعی است. ما گفتیم دعا کن خدا فرجی و گشایشی برایمان بفرستد. (تمسخر آمیز) می‌گوید خرما بخورید و هسته‌اش را بکارید و آن را پرورش دهید تا محصول دهد. آخر این چه ربطی به فرج دارد. (نفس عمیق) با این حال به حرفش گوش دادیم و همه‌ی این کارها را کردیم. حالا که به نزد او رفته‌ایم و می‌گوییم پس چه شد؟ می‌گوید دوباره وحی رسیده که همان کارها را تکرار کنید. آخر این کارها کجا، فرج کجا؟ کم مسخره‌ی دست مردم شدیم؟! من که دیگر نیستم. (کم‌کم از صحنه خارج می‌شود)
سپید	و به این ترتیب ۱/۳ آن‌ها از دین برگشتند. وقتی این عمل برای بار سوم تکرار شد، ۱/۳ دیگر هم به گروه قبلی پیوستند. تا این که بعد از سومین بار فقط شیعیان خالص و پیروان حقیقی نوح باقی ماندند.
خنثی (منتظر)	(خنثی قدم‌زنان و با ناراحتی وارد صحنه می‌شود. با نگرانی و اضطراب): دستور خداوند را برای سه مرتبه اجرا کردیم. اینک برای خودمان ترسانیم که مبادا آزمایشی دیگر تکرار شود و ما نیز از آن موفق بیرون نیاییم. (زنان می‌زنند و حالت دعا به خود می‌گیرند): پروردگارا! ما را در امر پیامبرت نوح ثابت قدم نگه دار. و با آزمایشی دیگر ما را میازمای. شاید که ما نیز طاقت آن را نداشته باشیم. ای خدای بزرگ فرج را برسان! (به حالت سجده می‌افتد)
سپید	به این ترتیب نوح و پیروانش دست به دعا برداشتند و از خدا خواستند تا ایمانشان را ثابت نگه دارد. و فرج را برساند. خدا نیز دعایشان را مستجاب کرد و امر فرمود تا از چوب درختان کاشته شده، ساختن کشتی را آغاز کنند و بعد از نیم قرن که از اجابت دعایشان گذشته بود. طوفان نوح آغاز شد. شیعیان و پیروان نوح رستگار شدند و کافران از بین رفتند.

[نور و صدا: نور بنفش، فلاش. صدا: طوفان، ۲۰۰ آل عمران با ترجمه، ۳ ضربه طبل]

منتظر	(در حال قدم زدن، قیافه‌ی متفکر) من همه این‌ها را قبول دارم. اصلاح امر فرج حضرت موسی به وسیله‌ی دعای قومش قبول ... آزمایش منتظران نوح و صبوری آن‌ها درست، ولی آخر ما چه ... ما تا کی باید بی‌پدر باشیم؟ تا کی از نور امامان محروم باشیم؟
سپید	(با تحکم و بلند) مگر نمی‌گویی که چرا خدا دعایمان را مستجاب نمی‌کند، مگر نمی‌گویی خدا چرا محبوب ما را نمی‌رساند، مگر نمی‌گویی او تنه‌است، فرید است، وحید است، شریذ است، از خاطره‌ها رانده شده، تو که همه‌ی این‌ها را می‌دانی و می‌گویی، خودت به عنوان مدعی پیرو مهدی، به عنوان یک عاشق، (با لحن نرم‌تر) اصلاً نه به عنوان یک مسلمان برای آمدنش چه کرده‌ای؟ آیا هر جمعه چشم‌هایت را در زلال ندبه شسته‌ای تا آئینه‌ی رخ یار شود؟ یا نکند که خودت را آن قدر در کوره‌ی آزمایش‌های سخت الهی موفق دیده‌ای که می‌توانی الماسی از جنس دل در حریر اشک تقدیم خاک پایش کنی؟ شاید هم آن قدر از علم و تقوا توشه برداشته‌ای که خود را یکی از کارگزارانش به حساب می‌آوری. هان! کدام‌یک؟ (با تحکم و فریاد) محبت؟! علم و تقوا؟! پاکی از گناه؟! کدام‌یک؟ آخر تو برای آمدنش چه کرده‌ای؟ مگر نشنیده‌ای سخن معصوم را که فرمود: (اکو) «هرکس دعا کند و برای رسیدن به خواسته‌اش تلاش نکند، گویی تیری در تاریکی رها کرده‌است.»
منتظر	من ... من ...
سیاه	(جلو می‌آید، با قهقهه‌ی بلند) تو هیچ کار نکرده‌ای. تو هیچ کاری نمی‌توانی بکنی. تو اصلاً نمی‌توانی دعا کنی ...

[نور: نور قرمز]

[نور و صدا: نور آبی، ۳ ضربه طبل]

سپید	(با عبا و بدون نقاب، روی بلندی می‌ایستد، روبه جمعیت) ای مردم! سال‌ها بود که او شما را به سوی خدای یکتا دعوت می‌کرد. خدایی که شما را آفریده و نعمت‌های بی‌شماری برایتان قرار داده است. همه‌تان او را می‌شناختید، می‌دانستید که او - یونس بن متی - هیچ گاه دروغ نمی‌گوید. پس چرا به دعوت او پاسخ ندادید و به پروردگار یکتا ایمان نیاوردید؟ مگر او به شما نگفت که اگر از میان ما برود، عذاب الهی بر شما نازل خواهد شد. پس بدانید که یونس از بین ما رفت.
------	--

منتظر	(عبا بر دوش دست بر چشمانش می‌گذارد و گویی به افق دوردستی نگاه می‌کند. سپس رو به جمعیت با اضطراب این طرف و آن طرف می‌رود!) عذاب الاهی! عذاب الاهی!
-------	---

[نورو صدا: نور بنفش، صدای طوفان]

منتظر	ای مردم دیدید بیچاره شدیم! یونس از بین ما رفت. عذاب الاهی در راه است. یونس راست می‌گفت. او پیامبر خدا بود. خداوند بر ما غضب کرده. عذاب فرا رسیده است!
سپید	(رو به جمعیت! با فریاد و اضطراب) ای مردم! بیایید از شهر خارج شویم و به عبادت‌گاه یونس برویم. خانواده‌ها را از هم جدا کنید. حتی نوزادان شیرخوار را از مادرانشان جدا کنید، شاید که خدا بر ما رحمت آورد و به این بی‌گناهان کوچک عذاب را از ما بردارد.

(صحنه تاریک می‌شود)

[صدا: آیه ۱۱ سوره رعد با ترجمه]

[صدا: ۳ ضربه طبل]

سپید	به این ترتیب عذاب از آن‌ها برداشته شد و مردم بعد از چند روز به شهر بازگشتند و موحدان واقعی شدند که جز خدا معبودی نداشتند... ولی صد افسوس که اینک دیگر پیامبرشان بین آن‌ها نبود. سنت الاهی این بار نیز تکرار شد و پیامبری دیگر به پشت پرده‌ی غیبت نشست.
منتظر	(با شادی و امیدورای) پس ... پس ... اگر قوم یونس گناهکار بودند، اگر پیامبرشان را از خود راندند، اگر او را از خود رنجاندند، باز هم خدا دعایشان را اجابت کرد و عذاب را از آن‌ها برداشت. خدایا شکرت! خدایا! چقدر تو مهربانی! چقدر بندگان گناهکارت را دوست داری. خدایا شکرت! (با خودش صحبت می‌کند) همه این‌ها قبول، فهمیدم تقصیر خودمان است، تقصیر گناهانمان است، ما آمادگی نداریم، یا هیچ کاری نکردیم. ولی ... ولی ...

[نور: نور قرمز]

سیاه	بگذار کمکت کنم. لابد می‌خواهی بگویی که از دعاها من - یک نفری - چه ساخته است. (قهقهه) من که همان اول گفتم دعایت به هیچ دردی نمی‌خورد. این همه آدم درست و حسابی‌تر
------	--

از تو در طول تاریخ بودند و دعایشان مستجاب نشد! هه! هه!	
<p>چه کسی گفته است که این دعاها مستجاب نشده. چه کسی گفته که دعای یک گناهکار مؤثر نیست. مگر پیامبر نفرموده که : (اکو) «به یهود و نصاری بگویند درباره‌ی شما دعا کنند زیرا خدا دعایشان را در مورد خودشان مستجاب نمی‌کند ولی در مورد شما - مسلمانان - مستجاب می‌کند»</p> <p>اصلاً چه کسی گفته است بین استجاب و برآورده شدن خواسته نمی‌تواند فاصله باشد. مگر بین استجاب دعای نوح و طوفان، ۵۰ سال فاصله نبود. مگر ابراهیم پیامبر نبود که در جوانی از خداوند فرزند خواست و خداوند در پیری به وی عطا کرد. مگر یعقوب نبود که سال‌ها برای آمدن یوسفش دعا کرد و بعد از عمری به خواسته‌اش رسید.</p>	سپید

[نور: نور قرمز]

ولی فراموش نکن که تو حقیرتر از آنی که نقشی در این دعا و استجاب داشته باشی.	سیاه
(با اعتراض) مگر من نمی‌دانم که حقیرم، گناهکارم، روسیاهم، ولی مگر خدا دعا را برای غیر از من و امثال من قرار داده.	منتظر
و نباید فراموش کنی که دعای تو، (اشاره به جمعیت) اینان، و همه‌ی تاریخ، هیچ‌گاه بیهوده نبوده است. مگر گشایش و فرج غیر از خود دعاست. همین که به یادش هستی، همین که زبان گناهکارت به یاد او و برای او به دعا باز می‌شود، کیمیای بزرگی است. محبت این چیزها سرش نمی‌شود. دعا از محبت سرچشمه می‌گیرد و به استجاب ختم می‌شود. سرمایه‌ات را دست کم نگیر. تو محب هستی و همین محبت دست تو را می‌گیرد و تا دروازه‌ی دوست می‌برد. (اکو): محبت ... محبت ... محبت بود که ...	سپید

[نور و صدا: نور آبی، صدای ۳ ضربه طبل]

(سپید به حالت خمیده‌ای جلو می‌رود. سیاه روی بلندی ایستاده، فریاد می‌زند) آی مردم بشتابید! بشتابید! شاید که شما یکی از خریداران یوسف باشید. آی بشتابید! بشتابید! (سپید پیش می‌رود و کلاف نخ را جلو می‌آورد. سیاه قهقهه می‌زند) با همین کلاف نخ می‌خواهی خریدار یوسف شوی،	سیاه
---	------

هان! فقط یک کلاف نخ! (قهقهه‌ی بلند) فقط یک کلاف!

[صدا: ۳ ضربه طبل]

سپید	مگر پیرزن نمی‌دانست که بهای یوسف کلاف نخ نیست. پس چرا پیش رفت؟
منتظر	چون می‌خواست که اسمش را جزء خریدارهای یوسف ثبت کند.
سپید	و می‌بینی که نام پیرزن برای همیشه‌ی تاریخ جزء خریدارهای یوسف ثبت شده. پس تو، اینان (رو به جمعیت) و همه‌ی تاریخ می‌دانند که دعاهایشان لایق مهدی نیست ولی دعا می‌کنند تا مگر به کلافی نام خودشان را جزء عاشقان یوسف زهرا - مهدی - ثبت کنند ...

[صدا: آیه ۸۸ سوره یوسف با ترجمه]

۳ رجب ۱۴۲۱

زینب اقارب پرست